

سخنان احمد غزّالی از زبان حاجی بلّه تبریزی

نصرالله پورجوادی

مهم‌ترین آثار احمد غزّالی، اعمّ از عربی و فارسی، یکی کتاب سوانح است و دیگر رساله الطّیر یا رساله الطّیور، که هر دو به فارسی است. رساله فارسی دیگری هم هست در موعظه و پند که به عینیه معروف است و بیش از هر اثر دیگر غزّالی در قدیم تکثیر شده است. تنها مجموعه خطّی که تاکنون شناخته شده و این سه اثر در آن درج شده است سفینه تبریز است، مجموعه نفیسی که یکی از فضلا و اعیان تبریز به نام ابوالمجد محمد بن مسعود بن ملک مظفر نیریزی در سالهای ۳-۷۲۱ گردآوری و به دست خود کتابت کرده است.^۱ علاوه بر این سه اثر، سخنان پراکنده و ایباتی هم از احمد غزّالی در ضمن آثار دیگر این مجموعه خطّی درج شده است که ما آنها را در اینجا معرفی و بررسی می‌کنیم.

۱

برگ ۲۶۳ (مطابق شماره گذاری خود نسخه) آخرین صفحه از اثری است به نام اللطائف الّالی که مجموعه‌ای است از حکایتها و نکته‌های کوتاهی که ابوالمجد تبریزی از استاد خود امین‌الدّین

۱. درباره سفینه تبریز، بنگرید به مقاله نگارنده با نام «عرفان اصیل ایرانی در سفینه تبریز»، مندرج در اشراق و عرفان، تألیف نصرالله پورجوادی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۳-۲۱۱.

حاجی بُلّه شنیده و در ذی الحِجّه سال ۷۲۲ در دفتر خود ثبت کرده است. این حاجی بُلّه همان کسی است که به اتفاق همام الدّین تبریزی و شمس الدّین عبیدی، خواجه شمس الدّین جوینی را برای مصادره اموال معین الدّین پروانه تا شهر توقات همراهی کرد و در همانجا میان او و فخر الدّین عراقی ملاقاتی دست داد.^۲ به نظر می‌رسد که حاجی بُلّه نخستین شیخی است در تبریز که با تصوف عاشقانه احمد غزالی آشنا شده و عقاید او را در مجالس خود مطرح کرده است. پیش از او، شمس تبریزی هم در مجالس خود از احمد غزالی یاد کرده و احترام زیادی برای او قائل شده، ولی از سوانح غزالی و مطالب آن ظاهراً اطلاعی نداشته است. حاجی بُلّه، که یک نسل بعد از شمس تبریزی می‌زیست، ظاهراً با سوانح آشنا شده بوده است. باری، یکی از مطالبی که ابوالمجد از قول حاجی بُلّه نقل کرده است نظری است که غزالی در سوانح مطرح کرده است. سخن حاجی بُلّه بدین شرح است:

شیخ احمد غزالی رحمه الله علیه فرموده است که عاشق و معشوق و محبّ و محبوب را بایستی کی متحابان یا متعاشقان گفتندی از برای آنک همچو عاشق محتاجست بمعشوق جهت تصوّر لذّت، معشوق نیز محتاجست بعاشق جهت تصوّر کمال او، از برای آنک آن تسلّط کی باضافت با شخص او می‌بیند بنسبت با فردی از افراد ببیند. لیکن عاشق و معشوق می‌گویند از برای آنک مسکنت با طرف عاشق افتاده است، جهت آنک چو عاشق نظر بر تصوّر لذّت دارد بضرورت قلبش از آن او در کردن می‌آید که ذلّت است و معشوق چو نظر بر کمال دارد بضرورت قلبش از آن او در کردن می‌آید آن مالک است.

نکته‌ای که در این قطعه بیان شده است تا حدودی با نظر احمد غزالی در سوانح مطابقت دارد، اگر چه الفاظ و عباراتی که در اینجا آمده است نه در سوانح دیده می‌شود و نه در آثار دیگر غزالی. اولاً دو لفظ 'متحابان' و 'متعاشقان' را احمد غزالی نه در سوانح به کار برده است و نه در آثار دیگر خود. البته، وی در کتاب خود، در فصل بیست و یکم، از عشق معشوق به عاشق نیز یاد کرده و گفته است که حقیقت عشق «فراق بود میان دو دل»،^۳ یعنی میان دل عاشق و دل معشوق. لذا عشق هم در آینه دل عاشق می‌تابد و هم در آینه دل معشوق. آیه «یحبّهم و یحبّونه» (مائده، ۵۴) نیز، از نظر غزالی، به همین

۲. همان، ص ۸-۲۱۵.

۳. احمد غزالی. سوانح. بر اساس تصحیح هلموت ریتر، با تصحیحات جدید نصرالله پورجوادی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۹، ص ۲۱.

معنی اشاره می‌کند. به عبارت دیگر، به حکم «یَجْتَبِم» خدا محب است و انسان محبوب، و به حکم «يَجْتُونَهُ» انسان محب است و خدا محبوب. و به دلیل تقدّم «يَجْتَبِم» بر «يَجْتُونَهُ» نیز محبت خدا نسبت به انسان بر محبت انسان به خدا تقدّم دارد.

اگرچه غزالی هم از عشقِ عاشق سخن می‌گوید و هم از عشقِ معشوق، ولی باز این دو را یکسان نمی‌داند. بنا به گفته وی «عشقِ عاشق بر معشوقِ دیگر است و عشقِ معشوق بر عاشقِ دیگر؛ عشقِ عاشق حقیقت است و عشقِ معشوق عکس تابش عشقِ عاشق در آینه او».^۴ این دقیقاً خاصیت قرینه بودن این دو عشق است. بدن انسان را که اجزاء آن متقارن است اگر در نظر بگیریم، نیمی از آن مانند نیم دیگر است، با این تفاوت که یک نیمه عکس نیمه دیگر است. صفات عاشق و معشوق نیز به دلیل این که در آینه یکدیگر منعکس شده‌اند عکس یکدیگرند. بنابراین «عشقِ عاشق ناگزیرانی اقتضا کند و ذلت و احتمال و خواری و تسلیم در همه کارها، و عشقِ معشوق جباری و کبریا و تعزّز».^۵ به همین جهت است که غزالی وقتی صفات عاشق و معشوق را در نظر می‌گیرد، می‌نویسد: «معشوق خود به همه حال معشوق است، پس استغنا صفت اوست و عاشق به همه حال عاشق است، پس افتقار صفت اوست».^۶ ظاهراً به همین دلیل است که با وجود این که احمد از محبت یا عشقِ معشوق سخن گفته است او را محب یا عاشق نخوانده و لفظ «متحابان» و «متعاشقان» را به کار نبرده است.

غزالی هر چند الفاظ «متحابان» و «متعاشقان» به کار نبرده است، ولی، همان‌طور که اشاره کردیم، از عشقِ معشوق به عاشق سخن گفته است. عشق مسلماً موجب طلب و خواست می‌گردد و غزالی هم این معنی را قبول دارد. ولی نکته اینجاست که او تعبیر «احتیاج» را در مورد معشوق به کار نمی‌برد. در سوانح، غزالی این معنی را از راه تفاوتی که میان کرشمه حسن و کرشمه معشوقی قائل شده است بیان کرده است. کرشمه حسن مربوط به ذات معشوق است و در این کرشمه معشوق کاری با عاشق ندارد. اما در کرشمه معشوقی، معشوق حتماً طالب عاشق است، عاشق که او را ببیند و تحسین کند، و اگر عاشق نباشد، این کرشمه بیهوده خواهد ماند. در این باره خود غزالی می‌گوید که کرشمه معشوقی «از عاشق مددی دارد، بی او راست نیاید. لاجرم اینجا بود که معشوق را عاشق در باید».^۷ باری، به رغم این که احمد غزالی وجود عاشق را برای معشوق لازم می‌داند، ولی این در بایست را

۴. همانجا.

۵. همانجا.

۶. همان، ص ۳۶.

۷. برای توضیح بیشتر در این باره، بنگرید به مقاله نگارنده با نام «کرشمه حُسن و کرشمه معشوقی»، در کتاب بوی جان، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۹۷-۱۷۹.

با لفظ 'احتیاج' بیان نمی‌کند. بعضی از نویسندگان و شعرای دیگر نیز که همین معنی را بعداً بیان کرده‌اند از به کار بردن لفظ 'احتیاج' در مورد معشوق خودداری کرده‌اند. علت آن نیز روشن است. احتیاج و نیازمندی صفت عاشق است، در حالی که صفت معشوق ناز است و استغنا. نویسندگان و شعرای مزبور در این مورد معمولاً از الفاظی چون 'اشتیاق' یا 'طلب' استفاده کرده‌اند، چنانکه مثلاً حافظ می‌گوید:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما بدو محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر بعید می‌آید که جمله «معشوق نیز محتاج است به عاشق» از احمد غزالی باشد.

اشکالات دیگری نیز در سخن حاجی بُلّه دیده می‌شود. یکی این که تعبیر 'جهت آنکه' که برای تعلیل مطلب به کار رفته است در آثار غزالی نیامده است. استعمال «همچو» به جای «همچنانکه» و «چو» به جای «چون» نیز زبان غزالی نیست. همچنین عبارت «قلبش از آن او در کردن می‌آید»، که معلوم نیست معنای آن دقیقاً چیست. تعبیر «با طرف عاشق افتاده است» نیز بعید است که عبارت غزالی باشد. جمله «از برای آنکه آن تسلط که به اضافه با شخص او می‌بیند به نسبت با فردی از افراد ببیند» نیز جمله روشن و فصیحی نیست و منظور گوینده از آن به درستی معلوم نیست. در انتهای این قطعه نیز به نظر می‌رسد که جمله یا کلماتی افتاده باشد. شاید عبارت مزبور در اصل چنین بوده است: «... که ذلت است و استغنا و سلطنت با طرف معشوق افتاده است، جهت آنکه معشوق چو ...»

با توجه به اشکالات فوق، باید گفت که قطعه‌ای که حاجی بُلّه نقل کرده است به عین عبارت از احمد غزالی نیست. ممکن است حاجی با توجه به آنچه از احمد غزالی در سوانح خوانده است، این مطالب را با عبارات خودش بیان کرده باشد. این احتمال هم هست که حاجی مطلب فوق را با توجه به یکی از مجالس غزالی که در دست او بوده است بیان کرده باشد.

۲

دومین مطلبی که حاجی بُلّه درباره احمد غزالی به زبان آورده و ابوالمجد تبریزی در اللطائف الآلی نقل کرده است باز هم درباره عشق است و مراتب آن در عاشق. این مطلب بلافاصله پس از مطلب فوق، در همان صفحه از «سفینه تبریز» آمده است (گ ۲۶۳، آ، س ۹-۱۷).

شیخ احمد غزالی قدس الله روح فرموده است که عاشق در مبدأ حال معشوق را بخود از برای خود دوست می‌دارد، و در مرتبه دوم عاشق معشوق را بمعشوق از برای خود دوست می‌دارد، و در مرتبه سیم عاشق بخود معشوق را از برای معشوق دوست می‌دارد، و در مرتبه پنجم عاشق خود را بخود از معشوق را بمعشوق از برای معشوق دوست می‌دارد، و در مرتبه ششم عاشق خود را بمعشوق از برای معشوق دشمن می‌دارد.

این جملات تماماً در سوانح نیامده است. ولی به بعضی از این مراتب در فصل سی و چهارم سوانح اشاره شده است: مرتبه اول در این عبارت: «ابتدای عشق چنان بود که عاشق معشوق را از بهر خود خواهد»، و مرتبه پنجم در این عبارت: «کمال عشق چون بتابد کمترینش آن بود که خود را برای او خواهد و در راه رضای او جان دادن بازی داند». باقی مراتب در سوانح شرح داده نشده است. ممکن است که حاجی بله این مطلب را هم از یکی از مجالس غزالی که به دست ما نرسیده است گرفته باشد. به هر حال، اگر مطلب فوق اصالت داشته باشد، در آن صورت فصل دیگری خواهد بود از نوع فصولی که در سوانح آمده است.

۳

یکی از آثار مندرج در «سفینه تبریز» کتابی است به نام خلاصه الاشعار فی الرباعیات، که مجموعه ایست از رباعیات شاعران مختلف که کاتب «سفینه تبریز»، یعنی ابوالمجد تبریزی، گردآوری کرده است. بنا بر قول ابوالمجد، تعداد پانصد رباعی از شاعرانی چون اوحالدین کرمانی و مجدالدین بغدادی و امام فخررازی و شیخ اشراق و عمر خیّام و رشید و طواط و خاقانی و دهها شاعر دیگر در این کتاب جمع آوری و بر حسب موضوع به پنجاه باب مختلف تقسیم شده است. ابوالمجد یک رباعی هم از احمد غزالی به شرح زیر آورده و آن را در باب هفتم تحت عنوان «در عشق و احوال عاشق» (گ ۲۹۲) جای داده است.

ز اول که مرا بعشق کارم نو بود همسایه بشب ز ناله من نغنون
کم گشت کنون ناله و دردم افزود آتش چو هوا گرفت کم گردد دود

رباعی فوق را احمد غزالی در انتهای فصل بیست و چهارم کتاب سوانح نقل کرده است، و

خوشبختانه با در دست داشتن نسخه‌های متعدد سوانح، صورت صحیح این رباعی در اختیار ما قرار گرفته است. عین فصل مزبور را در اینجا نقل می‌کنیم تا بتوانیم موضوع انتساب این رباعی را به احمد غزالی و همچنین معنای عرفانی آن را مورد بررسی قرار دهیم.

در ابتدا بانگ و خروش و زاری بود، که هنوز عشق تمام ولایت نگرفته است. چون کار به کمال رسد و ولایت بگیرد، حدیث در باقی افتد و زاری به نظاره و نزاری بدل گردد، که آلودگی به بالودگی بدل افتاده است. چنانکه گفت:

بیت

ز اوّل که مرا بعشق کارم نو بود همسایه شب ز ناله من نغنود
کم گشت کنون ناله چو دردم بفزود آتش چو همه گرفت کم گردد دود^۸

چنانکه ملاحظه می‌شود، احمد غزالی خودش این رباعی را از شاعری دیگر دانسته است. بنابراین، انتساب آن به وی درست نیست.

رباعی فوق را ابوالمجد در یک جای دیگر از سفینه خود نقل کرده و آن در ضمن سخنانی است که او از استاد خود امین‌الدین حاجی بله شنیده است. حاجی در یکی از مجالس خود درباره «معرفت و عرفان» و حالاتی که به عارف دست می‌دهد سخن می‌گفته است. سخن او را ابوالمجد بدین صورت آورده است:

معرفت و عرفان در لغت شناختن است و استعمالش چنین می‌کنند که: عَرَفْتُهُ. و جائی استعمالش کنند که آن چیز را دانسته باشند و بواسطه عرضی بیگانگی در میان ایشان آمده باشد؛ باز که او را تعریف کنند با واسطه چیزی دیگر آنرا بدانند، گویند: عرفته. و از روی اصطلاح عبارت است از ادراک حقایق اشیاء گاهی بقدر الامکان. و او را مبدئی است و منتهای. مبدأش اقتضای گفت و گوی کند، و از اینجاست که پیغامبر صلعم می‌فرماید که: من عرف الله طال لسانه، و منتهاش اقتضای کلالت زبان کند، از برای آنک نظرش چنان مستغرق باشد بحق که زبانش کارگر نبود، و از اینجاست که پیغامبر صلعم می‌فرماید: من عرف الله كل لسانه. و شیخ احمد غزالی درین معنی فرمود:

ز اوّل که مرا بعشق کارم نو بود همسایه شب ز ناله من نغنود
 کم گشت کنون ناله و دردم افزود آتش چو همه گرفت کم گردد دود
 (گ ۲۵۵، س ۶-۱۰)

موضوع جوش و خروش عاشق در ابتدای کار عاشقی موضوعی است که نویسندگان صوفیّه بعد از غزالی نیز آن را غالباً با همین فصل از سوانح ربط داده و گاه همین رباعی را نیز نقل کرده‌اند.^۹ در واقع احمد غزالی کسی است که باعث معروفیت این رباعی شده است، ولی معلوم نیست که گوینده اصلی آن کیست.



۹. مثلاً بنگرید به: ابوالفضل میبیدی، کشف‌الاسرار، تهران، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۲۴۰؛ لوائح (منسوب به عین‌القضاة)، تصحیح فرمنش، تهران، ۱۳۳۷، ص ۶۰-۶۱؛ محمد زنگی بخاری، «ترهة‌العاشقین» در زنگی‌نامه، تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۴۶ (بخاری مطلب را به عکس نقل کرده که اشتباه است)؛ فخرالدین علی واعظ کاشفی، رشحات عین‌الحیات، ج ۱، تهران، ۱۳۵۶، ص ۹-۳۱۸.